

## ارواح محبوب در اثری پلیسی

علیرضا افخمی تاکنون نشان داده روش‌های غافلگیر کردن مخاطب را بلد است ...



علیرضا افخمی تاکنون نشان داده روش‌های غافلگیر کردن مخاطب را بلد است

ارواح محبوب در اثری پلیسی

جام جم آنلاین: شاید همین حالا که دارید این مقاله را می‌خوانید کسی روبه‌روی شما یا کنار دستتان نشسته باشد. کسی که شما او را نمی‌بینید، اما او شما را می‌بیند. تمام حرکاتتان را زیر نظر دارد و حتی صدای نفس کشیدن‌تان را هم می‌شنود. اگر در یک تقسیم‌بندی کلی آثار ماورائی را به 2 دسته وهمناک - ماورائی و فانتزی - ماورائی تقسیم کنیم، ساخته جدید علیرضا افخمی، پنج کیلومتر تا بهشت در دسته دوم این تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد. هر چند سکانس ابتدای آن (کابوس امیرحسین) زیادی سنگین و دلهره‌آور و آزاردهنده بود.

کارگردانان ایرانی در سال‌های اخیر تعدادی فیلم سینمایی، تله‌فیلم و سریال وهمناک - ماورائی ساخته‌اند که بجز یکی دو تایشان - مثل سریال او یک فرشته بود - بقیه آنها بخصوص به دلیل پرداخت ضعیف و ابتدایی و ناشیانه صحنه‌های وهمناکشان، آثار قابل توجه و بارز به حساب نمی‌آیند. در زمینه فانتزی - ماورائی هم که اصلاً کار نشده و نگارنده نام و عنوانی را به خاطر نمی‌آورد. با این حساب می‌توان از پنج کیلومتر تا بهشت به عنوان اولین اثر فانتزی - ماورائی ایرانی نام برد.

ساخته جدید علیرضا افخمی به احتمال زیاد مثل آثار قبلی‌اش، هم مورد تقلید قرار خواهد گرفت و هم این که الهام‌بخش برخی کارگردان‌ها و فیلمنامه‌نویسان هموطن خواهد شد.

پنج کیلومتر تا بهشت - مثل سریال زیرزمین - متناسب با موضوعش لحن دوگانه‌ای دارد. هم جدی و هم آمیخته به طنز و شوخی. افخمی نه‌تنها در پرداخت موضوع اصلی‌ی قصه (سرقت از شرکت و مسائل مربوط به آن) که در نشان دادن آنچه در عالم ارواح می‌گذرد نیز به اندازه کافی موفق بوده است که موفقیتش در مورد دوم بیشتر از طنز ملایم و دلچسب به کار برده شده در صحنه‌ها و موقعیت‌هایی که روح امیرحسین و روح آن دختر در آنها حضور دارند، سرچشمه می‌گیرد. برای درک بهتر موضوع کافی است به خاطر آورید صحنه‌ای را که روح امیرحسین در کنار روح آن دختر خانم از روی خط‌کشی مخصوص عابر پیاده رد می‌شود و امیرحسین که ذاتاً جوان محبوب و مودبی است حتی در حالی که متوجه شده در برخورد با آدم‌های زنده به آنها تنه نمی‌زند، مدام خودش را کنار می‌کشد... آخر سر هم ترجیح می‌دهد از کنار خط‌کشی و کمی دورتر از دیگران عبور کند. این طنز زمانی ظریف‌تر و بامزه‌تر می‌شود که روح امیرحسین هنگام عبور از راهروهای دانشگاه و بالا رفتن از پله‌ها وقتی رودرویی دختر خانم‌های دانشجو قرار می‌گیرد بسرعت و با دستپاچگی خودش را کنار می‌کشد.

همچنین به خاطر آورید سکانس گفت‌وگویی روح امیرحسین و روح آن دخترک را درباره چراهای نشستن روح روی صندلی یا تکیه دادنش به دیوار و ... بعد هم وضعیت خنده‌داری که انتهای همین سکانس برای روح امیرحسین پیش می‌آید. به طور کلی جمله‌هایی که بین این دو روح بلا تکلیف رد و بدل می‌شود، حرکاتشان و طرز رفتارشان و موقعیت‌های جالبی که یا به وجود می‌آورند یا در آنها واقع می‌شوند، رک‌گویی دخترک و بخصوص آرامش کمیابی که در چهره و نگاه و حرکات مهدی سلوکی (امیرحسین) موج می‌زند و... همه اینها تماشاگر را به وجد می‌آورند.

در میان صحنه‌های مربوط به عالم ارواح، صحنه پرواز روح استاد دانشگاه به سوی ابرها در نگاهی کم‌دقت شاید به دلیل سادگی بیش از حدش به حساب خام‌دستی و سطحی‌نگری فیلمنامه‌نویس و کارگردان گذاشته شود؛ اما در نگاهی عمیق‌تر و دقیق‌تر متوجه می‌شویم فیلمنامه‌نویس و کارگردان ترجیح داده‌اند از میان نظریه‌های متفاوت و غالباً وهمناک ورود روح به عالم دیگر آسان‌ترین، آشناترین و رایج‌ترینش را انتخاب کنند. در ضمن با این کارشان جنبه طنزآمیز صحنه‌های مربوط به عالم ارواح را هم حفظ کرده‌اند. طوری که تماشاگر بزرگسال با دیدن روح پرواز روح استاد دانشگاه به آسمان، دستخوش شادی و شعفی کودکانه می‌شود.

افخمی (به عنوان نویسنده و کارگردان اثر) با استفاده از برخی صحنه‌های سبک که در تداوم ماجرای اصلی سریال نقش موثری ندارند - مثل صحنه‌ای که روح امیرحسین و آن دخترک به سینما می‌روند - بخوبی و استادانه توانسته سرعت پیشرفت قصه سریالش را کنترل کند و مکث‌های لازم را در روایت بخش‌های حساس و تعیین‌کننده ماجرا به وجود آورد.

بی‌تردید وجه قابل توجه سریال، دیالوگ‌های خوشایند آن است که هم از احاطه فیلمنامه‌نویس بر ادبیات مکالمه‌ای حکایت می‌کند و

هم از سلیقه ادبی‌اش. دیالوگ‌های غالب صحنه‌ها دربردارنده جمله‌هایی کوتاه و ساده و روشن هستند؛ جمله‌هایی که پیداست روی آنها فکر شده و با حوصله و دقت زیادی نوشته شده‌اند. جمله‌هایی که بدون کمترین ابهام و به بهترین شکل ممکن، مفاهیم مورد نظر را منتقل می‌کنند.

خصوصیت قابل توجهی که نه تنها در صحنه‌ها و موقعیت‌های حساس که در صحنه‌های عادی و معمولی سریال نیز خودش را نشان می‌دهد. مثل جمله‌های ساده، اما خوشایندی که بین آیدا و دوست صمیمی‌اش فاطمه در تعمیرگاه اتومبیل رد و بدل می‌شود.

گذشته از نگارش استادانه دیالوگ‌ها، فیلمنامه‌نویس در موارد دیگری نیز قابلیت‌های حرفه‌ایش را نشان داده است. مثل شرح و توصیف رابطه کمیابی که میان همایون و امیرحسین وجود دارد. البته تا قبل از صحنه خواستگاری امیرحسین از آیدا که این رابطه صمیمانه توأم با احترام بخصوص در اجرا به دلیل بازی گیرا و طبیعی داریوش فرهنگ و آرامش دوست‌داشتنی مهدی سلوکی به شکل تعجب‌آوری تماشاگر را مجذوب خودش می‌کند.

همچنین واکنش‌های حسی شخصیت‌ها در موقعیت‌های حساس ماجرا دقیق و هوشمندانه تشریح شده است. مثل موقعی که قرار می‌شود جمشید جای امیرحسین را در شرکت بگیرد. ورود تردیدآمیز جمشید به اتاق کار امیرحسین و نگاه معنی‌دارش به صندلی خالی امیرحسین جوری که انگار در دادگاه و در برابر قاضی ایستاده است. آخر سر هم ترجیح می‌دهد روی صندلی دیگری بنشیند.

هرچند پنج کیلومتر تا بهشت جذابیت‌های معمایی سریال‌های زیرزمین و گاو صندوق را ندارد و ماجرایش مثل ماجرای سریال‌های یاد شده تو در تو و پیچیده نیست، اما کم و بیش مثل همان‌ها این نکته مهم را یادآور می‌شود که برای نوشتن یک فیلمنامه پلیسی توجه برانگیز چیزی بیش از قلم و کاغذ و ذهنی معمولی لازم است و فیلمنامه‌نویسی از عهده نوشتن چنین فیلمنامه‌ای برمی‌آید که شم و تخیل معمایی - پلیسی‌اش قوی باشد.

تیتراژ ابتدا و انتهای سریال هر دو با سلیقه ساخته شده‌اند و معنا دارند. آخرین نمای تیتراژ ابتدای سریال نمای دوری است از تک درختی میان گندمزاری در نارنجی پریده رنگ غروب که با نوای خسته ترومپت همراهی می‌شود. نمای بغض‌آوری که تنهایی روح امیرحسین را بخوبی القا می‌کند و در آخرین لحظه تیتراژ ناگهان غرشی از میان ابرهای سوخته به گوش می‌رسد که شاید هشدار ارواح باشد به زنده‌ها.

با این همه پنج کیلومتر تا بهشت با تمام خوبی‌های صحنه‌هایی هم دارد که جایشان در فیلم‌های کوتاه سینماگران آماتور کم سن و سال و بی‌تجربه است. مثل صحنه‌ای که خیابان دهان باز می‌کند و یکی از تبهکاران قصه را میان شعله‌های آتش می‌گیرد که از عمق زمین زبانه می‌کشند. همچنین صحنه‌هایی که روح امیرحسین و آن دخترخانم به دیدار مادرانشان می‌روند که این صحنه‌ها بر خلاف انتظار سازندگان سریال بی‌آن که خوش‌آمدنی باشند و احساس خوب و دلپذیری را به وجود آورند، بشدت رقت‌انگیزند.

در ضمن با دیدن سکانس‌های خواب‌ها و کابوس‌های آیدا بالاخره برایمان روشن نشد که فیلمنامه‌نویس با نظریه فروید درباره مقوله خواب موافق است یا مخالف؟

در حالی که هنوز چند قسمت از سریال باقی‌مانده است با شناختی که از شیوه کار علیرضا افخمی داریم از حالا می‌شود حدس زد که چند قسمت پایانی سریال حتماً غافلگیرکننده و غیرمنتظره خواهد بود.

محمودرضا جغتایی / جام‌جم